

معرفی کتاب «عقائد الثلاث و السبعین فرقة»

مهدی فرمانیان

اشاره:

ابومحمد یمنی، یکی از علمای اهل سنت در قرن ششم است که در یمن اقامت داشته و در سال ۵۴۰ هـ کتابی در باب فِرَق نگاشته که مخصوصاً دربارهٔ اسماعیلیه نکات بدیعی دارد. در زمان وی، صلیحیون اسماعیلی مذهب بر یمن حکومت می‌راند. همچنین کتاب‌های بسیاری از اسماعیلیان در نزد وی بوده که اکنون فقط نامی از آنها باقی مانده است. معرفی و نقد این کتاب، که به تازگی کشف، و در عربستان چاپ شده است، بایسته و ضروری است. البته این کتاب گاه به فِرَق دیگر نسبت‌هایی وارد کرده که قابل نقد است، با این همه در خصوص بازشناسی اسماعیلیه و افکار آنها کتاب بسیار مفیدی است. نویسنده حدود یک سوم کتاب خود را به اسماعیلیه اختصاص داده، در موارد متعدد از کتاب‌های اسماعیلیان، همراه با نام کتاب، نقل قول می‌نماید.

تصحیح این کتاب موضوع رساله دکتری محمد بن عبدالله زربان غامدی در دانشگاه مدینه عربستان بوده که در سال ۱۴۱۴ ق در دو جلد و در نهصد صفحه به چاپ رسیده است.

مقدمه:

در طول تاریخ اسلام، علم ملل و نحل یا فرقه‌شناسی به معرفی و وصف عقاید و آرای مذاهب گوناگون پرداخته است؛ هرچند برخی از نویسندگان، تعصب مذهبی خود را کنار نگذاشته و در تقسیم‌بندی‌ها و ذکر اعتقادات مذاهب مخالف راه افراط را

در پیش گرفته‌اند. دانش فرقه‌شناسی از نیمه دوم قرن دوم هجری بالیدن گرفت و در قرن سوم آثاری با عنوان «مقالات» به نگارش در آمد که از جمله می‌توان به کتاب مقالات ابوعیسی و راق (م ۲۴۷)، المقالات کرایسی (م ۲۴۵) و مقالات ابوالقاسم کعبی بلخی (م ۳۱۹) مثال زد. نگارش آثار فرقه‌شناسی در قرن چهارم تا ششم سیر صعودی داشته و بیشترین منابع موجود از این قرون برای ما باقیمانده است. اوج نگارش ملل و نحل نویسی مربوط به قرن ششم است که با تألیف ملل و نحل شهرستانی به قلّه شکوفایی خود رسیده است. پس از این، دوره افول این علم آغاز شده است. یکی از آثار تألیفی درباره فرقه‌شناسی در قرن ششم که به تازگی کشف و انتشار یافته است، کتاب عقائد الثلاث و السبعین فرقه، تألیف ابومحمد یمنی است. مصحح کتاب با این‌که تتبع فراوان نموده، نتوانسته از اسم کامل و نسب نویسنده آن مطلبی بیابد. شاید دورافتادگی یمن از مرکز جهان اسلام باعث عدم ذکر نام وی در کتب تراجم باشد. با مطالعه این کتاب به این نتیجه می‌رسیم که نویسنده اطلاعات وسیعی در علوم مختلف داشته و به مدد آنها به نقد و نقض اقوال و آرای مخالفان فکری خود پرداخته است. بنا به نظر مصحح، مؤلف از پیروان اصحاب حدیث است و فرقه ناجیه را همان اهل سنت و جماعت معرفی می‌کند که بنا به نظر وی همان پیروان ابوحنیفه، مالک بن انس، شافعی و احمد بن حنبل می‌باشند (ص ۷۹۳).

مصحح کتاب با نقل کلامی از نویسنده نتیجه می‌گیرد که وی در سال ۵۴۰ هجری به تألیف کتاب مشغول بوده است؛ لذا مؤلف از عالمان اصحاب حدیث یمن در قرن ششم است (ص ۷ و ۲۳۳).

کشور یمن، در طول تاریخ، دولت یکپارچه مقتدری به خود ندیده است. زبیده و اسماعیلیه از قرن سوم تاکنون در آنجا حضور داشته و در بسیاری از موارد با هم جنگیده‌اند. دوران زندگی مؤلف کتاب با دولت اسماعیلی مذهب طیبیان صلیحی (۴۲۹-۵۳۲) و دولت اسماعیلی مذهب حافظیان زریعی (بنی زریع) که با غلبه ایوبیان بر جنوب عربستان در سال ۵۶۹ از بین رفتند، معاصر است. در این دوران، اگرچه حاکمیت با اسماعیلیان است، اهل سنت، از جمله حنفیان، مالکیان و شافعیان نیز در آن حضور دارند و گویا نیمی از جمعیت یمن را پیروان اهل سنت تشکیل می‌داده‌اند.^۱

بنا به نقل مصحح، این کتاب اسم خاصی نداشته و احتمالاً نام آن، کتاب الفرق بوده است، (مقدمه، ص ۱۹) ولی مصحح بنا بر مطلبی در مقدمه کتاب، عنوان عقائد الثلاث و السبعین فرقه را بر آن نهاده است. اما اگر مصحح دقت بیشتری در مقدمه می‌کرد، می‌توانست بفهمد که همان کتاب الفرق نام این کتاب است. زیرا مؤلف در مقدمه نوشته است: «و انا مبین عقیدتها فی آخر الكتاب الفرق».

نویسنده در مقدمه کتاب می‌نویسد: «دوست داشتم مختصری در باب عقاید هفتاد و سه فرقه‌ای که پیامبر فرموده است بنویسم... پیامبر فرموده:... این امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند که همه از نجات محرومند، مگر یک فرقه. از پیامبر سؤال شد که کدام فرقه، اهل نجات است؟ فرمود: ما أنا علیه و أصحابی» (ص ۳).

وی مهم‌ترین فرقه بدعت‌گذار را خوارج، مرجئه، معتزله قدریه و شیعه رافضی معرفی کرده که از این چهار صنف، هفتاد و دو فرقه بدعت‌گذار به وجود آمده است. فرقه هفتاد و سوم، فرقه ناجیه و همان اهل سنت و جماعت‌اند. نویسنده، کتاب خود را در پانزده فصل سامان داده که اکثر ابواب آن ربط وثیقی به فرقه‌شناسی ندارد.

فصل اول: خوارج

نویسنده، فصل اول را به خوارج اختصاص داده و بعد از ذکر واقعه تحکیم و جدانشدن خوارج از لشکر حضرت امیر و مناظرات ابن عباس با آنها، (ص ۱۱-۱۷) کشته‌شدگان نبرد نهروان را دو هزار نفر ذکر می‌کند (ص ۱۶).

وی خوارج را به هجده فرقه تقسیم کرده و آنها را «ازارقه»، «اباضیه»، «صفریه»، «بیهسیه»، «عجارد»، «فضلیه»، «نجدات»، «غونیه»، «مطبخیه»، «اخنسیه»، «شمراخیه»، «بکاریه»، «معلومیه»، «ین‌بیدی»، «بکریه»، «عبدلیه»، «مغالییه» و «صلتی» معرفی کرده، در ادامه می‌نویسد: «امروزه خوارج در موصل، عمّان، حضرموت، مغرب، شام، صنعای یمن، کبوان فارس، بلاد بربر که در آن، صفریه غلبه دارند، و شهر باهرت زندگی می‌کنند...» (ص ۱۹).

بنا به نظر مؤلف تمام خوارج خلافت شیخین و عثمان (تا زمان اختلاف) و حضرت امیر (تا واقعه تحکیم) را قبول دارند و قائلند هر کس گناهی را که در قرآن به آنها وعده عذاب داده شده، انجام دهد، کافر است (ص ۲۰). ابو محمد یمنی در ادامه به اختلافات

به وجود آمده در میان خوارج پرداخته، نامهٔ نجده بن عامر و نافع بن ازرق را عیناً نقل می‌کند (ص ۲۲).

در ادامه نویسنده کتاب به جزئیات تفکر فرق خوارج پرداخته و بیشتر مسائل فقهی - کلامی آنها را مطرح کرده (ص ۲۳-۴۲) دربارهٔ بکاریه می‌نویسد: «این فرقه دو سرور جوانان بهشت، حسن و حسین را سب می‌کنند، سب و لعنی که به آن عزیزان آسیبی نمی‌رساند...» (ص ۳۶).

فصل دوم: امامت

مؤلف، باب دوم کتاب خود را به مسئله امامت اختصاص داده، اولین امام را حضرت آدم معرفی می‌کند (ص ۴۴-۴۶) و قصهٔ هابیل و قایل، شیث، اخنوخ یا ادریس، نوح، هود، لقمان، ابراهیم و پیامبر اسلام (ص ۴۵-۵۳) را بیان کرده، دربارهٔ پیامبر می‌نویسد: «و ولد (ص) مختوناً مقطوع الشرة...» (ص ۵۳)؛ و حضرت در سن ۴۱ سالگی به رسالت مبعوث شد و در ۴۶ سالگی اش، حضرت فاطمه متولد گردید... و هنگام هجرت، علی - کرم الله وجهه - در بستر او خوابید و ابوبکر با وی همراه شد (ص ۵۴-۵۵)... در سال اول هجرت، ازدواج فاطمه با علی بن ابی طالب صورت گرفت (ص ۵۸)... در سال دوم روزه واجب شد و کعبه قبله گاه مسلمانان گردید... (ص ۵۹)... در سال چهارم حسین بن علی به دنیا آمد. وی در سال شصت و چهار هجری^۱ در روز عاشورا کشته شد... (ص ۶۲)... و در سال هشتم زینب دختر رسول خدا از دنیا رفت (ص ۶۶)... و در سال نهم دختر دیگر پیامبر ام‌کلثوم وفات کرد (ص ۶۷)...».

نویسنده به حجة الوداع اشاره کرده، ولی هیچ یادی از غدیر خم و وقایع آن نمی‌کند؛ اما به تفصیل به نماز ابوبکر در زمان بیماری حضرت رسول پرداخته (ص ۶۸-۶۹)، مطالبی را بیان می‌کند که مورد پذیرش شیعه نیست (ص ۷۰). وی به واقعه سقیفه اشاره، و برخی وقایع را بیان کرده، اما در باب بیعت حضرت امیر، برخی از وقایع را ذکر نکرده و بیعت حضرت امیر با ابوبکر را قبل از دفن پیامبر دانسته است (ص ۷۸-۷۹)، ولی پس از چند سطر می‌نویسد: «علی بن ابی طالب بعد از دفن شبانهٔ حضرت فاطمه با ابوبکر به صورت رسمی بیعت کرد» (ص ۸۰).

۱. با این‌که این تاریخ به یقین غلط است. مصحح در باورقی آن را تصحیح نکرده است.

ابومحمد یمنی درباره امامت از دیدگاه معتزله می نویسد: «... معتزله عثمان بن عفان و قاتلان وی را فاسق می دانند... عمرو بن عبید شهادت علی را نمی پذیرفت... مشوره از شاخه های معتزله امامت مفضول را جایز می دانند...» (ص ۸۳) و از برخی شیعیان نقل می کند که آیه «یوم یعض الظالم علی یدیه یقول یالیتنی اتخذت مع الرسول سییلا» درباره شیخین نازل شده است (ص ۸۴)».

وی امامان زیدیه را برشمرده، می نویسد: «امروزه زیدیه منتظر امامی هستند که از خراسان ظهور می کند و قائلند که هم اکنون مخفی و پنهان است» (ص ۸۸).

نویسنده در اشتباهی آشکار امامان اثناعشریه، از امام کاظم تا امام حسن عسکری را از ائمه اسماعیلیه معرفی کرده است، (ص ۹۰) و البته این احتمال وجود دارد که در آن زمان، اسماعیلیان یمن، آنها را به عنوان امامان مستودع خود معرفی می کرده اند، اگرچه احتمال غریبی است. مؤلف در ادامه به اختلاف حافظی - طیبی در اسماعیلیه اشاره کرده، از طیبیان نقل می کند که طیب در کوفه پنهان شده است (ص ۹۳).

نویسنده در جایی دیگر در فصل امامت به دیدگاه های شیعه نسبت به صحابه پرداخته، از آنها نقل می کند که ابوبکر گفته: «ولینکم و لست بخیرکم» و عمر گفته «کانت بیعه ابی بکر فلتة» (ص ۱۰۰-۱۰۱) و عمر قصد آتش زدن خانه حضرت فاطمه را داشته است (ص ۱۰۳). وی به برخی مطاعن خلفا و عایشه از نظر شیعه اشاره می کند و در ادامه به ایراداتی که خوارج و مخالفان حضرت امیر به وی گرفته اند، می پردازد (ص ۱۰۶-۱۱۱) و به تمام این ایرادات پاسخ می گوید (ص ۱۱۵). وی با نقل عباراتی درباره اقوال و افعال حضرت امیر (ع) - شامل روایات مجعول - به نقد دیدگاه شیعه در باب غضب خلافت (ص ۱۲۴ و ۱۲۷)، ظلم به حضرت فاطمه (۱۳۳-۱۳۳)، احراق خانه حضرت (ص ۱۴۱-۱۴۳)، مسئله شورای عمر (ص ۱۴۴-۱۴۷) و مطاعن عثمان، همچون تبعید ابوذر (ص ۱۵۰-۱۵۳) و نیز نقد ایرادات خوارج به حضرت امیر پرداخته، به آنها پاسخ می دهد، نکات بسیاری در لابلای این صفحات دیده می شود (ص ۱۵۵-۱۶۶).

مؤلف به جنگ جمل نیز اشاره کرده و به دفع ایرادات وارد به عایشه، طلحه و زبیر پرداخته (ص ۱۶۸-۱۹۰)، در پایان می نویسد: «بین صحابه مشاجراتی بوده است، مشاجراتی که آنها را از دین اسلام خارج نمی سازد... زیرا خداوند در قرآن از آنها راضی گشته... و پیامبر فرموده: اصحاب مرا دشنام ندهید، زیرا آنها از ترس خدا مسلمان شدند

و مردم از ترس شمشیر آنها اسلام آوردند...» (ص ۱۹۰-۱۹۲).

ابو محمد یمنی بعد از فراغ از مشاجرات فرقه‌ای، باز به خلافت ابوبکر بازگشته و به شرح وقایع دوران خلفا پرداخته (ص ۱۹۴-۲۱۴)، در پایان می‌نویسد: «خلافت بعد از خلفای راشدین به مُلک تبدیل شد و پادشاهی تا به امروز ادامه دارد، مگر در دوران عمر بن عبدالعزیز...» (ص ۱۲۵).

وی از معاویه به نیکی یاد کرده، ولی دربارهٔ یزید می‌نویسد: «و فی النفس من هذا شیء لِنَكْتِه لثنايا الحسين بن علی - رضی الله عنهما - بالقضیب^۱ یوم وصل رأسه الیه...» (ص ۲۱-۲۱۸) و در ادامه خلفای اموی و عباسی را نام برده، می‌نویسد: «اکنون محمد المقتفی لأمر الله خلیفه وقت عباسیان است» (ص ۲۳۲-۲۳۳). وی در ادامه تمام قصیده بلند علی بن جهم را دربارهٔ پیامبر و خلفاء آورده است (ص ۲۳۳-۲۶۶).

وی دربارهٔ شروط امامت از دیدگاه اهل سنت می‌نویسد: «امام باید بالغ، عاقل، شجاع، امین، متدین، پرهیزکار، دارای مروّت، آشنا به کتاب و سنت، و عامل به آنها باشد و نیز باید از قریش باشد...» (ص ۲۶۷) و در ادامه با نقل حدیث ثقلین (کتاب الله و عترتی) و پذیرش آن، به نقد دیدگاه شیعه می‌پردازد (ص ۲۶۸-۲۶۹).

فصل سوم: مرجئه

نویسنده مرجئه را شامل هجده فرقه دانسته، از آنها با عناوین «جهمیه»، «کرامیه»، «مریسیه»، «کُلابیه»، «غیلانیه»، «نجاریه»، «الهامیه»، «مقاتلیه»، «یونسیه»، «جعدیّه»، «شبیسیه»، «صالحیه»، «ثوبانیه»، «حشویه»، «مهاجریه»، «لقطیه»، «سوسفطائیه» و «شمریه» نام می‌برد و از اختلافات آنها در باب تعریف ایمان پرده برمی‌دارد و در لابه‌لای این تعاریف، مطالب تاریخی فراوانی را نیز ذکر می‌کند؛ مثل مناظرهٔ بشر مریسی با اسکافی (ص ۲۷۷)؛ دیدگاه ابن کلاب در باب وحی، مبنی بر این‌که وحی، از سنخ الفاظ نیست (ص ۲۷۹)؛ دیدگاه‌های مقاتلیه پیروان مقاتل بن سلیمان^۲ (ص ۲۸۵)؛ نزول خداوند در هر شب جمعه به بام مساجد در دیدگاه حشویه (ص ۲۹۰)؛ امکان ارتکاب

۱. مصحح که از پیروان وهابیت است، در پاورقی از ابن تیمیه نقل می‌کند که «یزید لم ینکت ثنایا بالحسین و لم یأمر بقتل الحسین و لا اظهر الفرح بقتله...».

۲. مصحح در پاورقی بیان کرده که هیچ یک از فرقه نویسان مقاتل بن سلیمان را به غیر از مؤلف کتاب، از مرجئه ندانسته‌اند.

گناه کبیره به جز دروغ توسط پیامبران بنا بر نظر شمیره و مهاجر به (ص ۲۹۲ و ۲۹۵)؛ عدم واقعیت اشیاء نزد سوفسطائیه و حساییه (ص ۲۹۳).

نویسنده اگرچه در ابتدای باب مرجئه از هجده فرقه نام می‌برد، در مقام تفصیل، به هفده فرقه اشاره دارد و از صالحیه یادی نمی‌کند.

فصل چهارم: تعریف ایمان

وی دیدگاه‌های متفاوت در تعریف ایمان را به هفت گروه تقسیم کرده و تفکر اهل سنت و جماعت و مرجئه را صحیح دانسته، بقیه را ردّ می‌کند. بنا به نقل ایشان، اباضیه ایمان را عمل به تمام طاعات تعریف کرده‌اند (ص ۲۹۶). وی از معتزله نقل می‌کند که ایمان به قلب و لسان است، همراه با اجتناب از کبائر و همین دیدگاه را به رافضه نیز نسبت می‌دهد. اما در نگاه اهل سنت، ایمان، گفتار زبانی، اعتقاد قلبی و عمل جوارحی است (ص ۲۹۹).

نویسنده با ذکر تعریف مرجئیان از ایمان به معرفت و تصدیق قلبی به نقد آن پرداخته و شواهدی از قرآن را در رد آنها ذکر کرده، به حدیث «صنفان من امتی لیس لهم فی الجنة نصیب: المکذّب بالقدر و المفرّق بین الایمان و العمل»^۱ متوسل می‌شود، (ص ۳۱۲) و آیه «قالت الاعراب آمنا، قل لم تؤمنوا و لکن قولوا أسلمنا» را توجیه می‌کند (ص ۳۱۸-۳۲۴)، زیرا این آیه صراحتاً با تعریف ایمان در نگاه اهل سنت و جماعت (اصحاب حدیث) مخالف است.

فصل پنجم: معتزله

وی با نامیدن معتزله به «قدریه» آنها را نیز هجده فرقه می‌داند: «جبائیّه»، «بشریه»، «هذیلیه»، «نظامیه»، «عطاریه»، «بهشمیه»، «قرطیه»، «قصبیه»، «هابطیه»، «رعینیه»، «میسریه»، «یعجوریه»، «عبادیه»، «معمریه»، «اسکافیه» و «مبتوره».

نویسنده در بیان وجه تسمیه معتزله به اعتزال می‌نویسد: «چون از مجلس حق روگردان شدند به اعتزال نام یافتند» (ص ۳۲۵). وی پایگاه معتزله در زمان خویش را

۱. مصحح کتاب درباره این حدیث می‌نویسد: «عین عبارت را در کتب حدیث نیافتیم». آنچه آمده از این قرار است: «صنفان لیس لهم فی الاسلام نصیب: المرجئة و القدریه»؛ بنا بر نظر آلبانی، حدیث‌شناس معاصر سلفی، این حدیث ضعیف است.

«عسکر» معرفی می‌کند که مصحح، آن را با منطقه رصافه بغداد منطبق دانسته است؛ اگرچه معجم البلدان از هفت محل دیگر به نام عسکر نام می‌برد.^۱

وی تمام معتزله را به نفی صفات متهم کرده، حال آن‌که فقط برخی از قدمای معتزله به این دیدگاه معتقد بوده، اکثر متأخران دیدگاه عینیت صفات را پذیرفته‌اند. نویسنده به نظام نسبت می‌دهد که: «انسان روح است و جسم نیست، بنابراین هر کس ادعا کند که پیامبر را دیده، دروغگو است» (ص ۳۳۳).

وی در نقد دیدگاه «احوال» ابوهاشم می‌نویسد: «این نظر که معدوم، شیء است، محال است، زیرا الشئی هو الموجود و الموجود هو الشئی و کل موجود شیء و کل شیء موجود و کل معدوم لاشئی» (ص ۳۳۶).

گفتنی است که مؤلف بیش از نقل دقیق آراء و عقاید فرقه‌ها مخصوصاً معتزله، به لوازم اعتقادات آنها اشاره کرده و سپس آنها را نقد کرده است. بنابراین باید پذیرفت که مؤلف بیشتر تحت تأثیر آراء فرقه نویسانی مثل بغدادی در الفرق بین الفرق است و به لوازمی که چه بسا صاحبان افکار، آنها را قبول نداشته باشند، پرداخته است. وی همچنین در تکثیر فرق معتزله به ابن حزم در الفصل نظر داشته، در برخی موارد از فرق نام می‌برد که فقط در الفصل می‌توان نامی از آنها یافت. نویسنده در میان عقاید ابی میسره (پیشوای فرقه میسریه) به این دیدگاه اشاره دارد که وی نبوت را اکتسابی می‌دانست و هر کس به منتهای صلاح و سداد برسد، نبوت را درک می‌کند (ص ۳۴۵).

ابومحمد یمنی بیش از جلیل الکلام به دقیق الکلام (مباحث فلسفی مربوط به موضوعات کلامی و مطرح در قرون نخستین) پرداخته، اقوال شاذ معتزله در دقیق الکلام را نقل می‌کند.

وی از فرقه بتریه با عنوان مبتوره یاد کرده و آن را از فرقه‌های معتزله دانسته است، حال آن‌که همه ملل و نحل نویسان این فرقه را از زبیده دانسته‌اند، لذا دقیقاً مشخص نیست که وی در این نظر به کدام کتاب یا رساله متکی بوده است.

فصل ششم: قضا و قدر

وی در مقدمه در توضیح مختصری به بحث اطلاق عنوان قدریه به معتزله و نسبت دادن

این اصطلاح به اصحاب حدیث از سوی معتزله؛ به عقیده معتزله در باب قضاء و قدر و اختیار انسان پرداخته، می نویسد: «معتزله منکر رؤیت الهی، عذاب قبر، سؤال نکیر و منکر و نصب میزان هستند و دعا برای میت و صدقه دادن از طرف آنها را بی فایده می دانند... و برخی از آنها قائلند که خداوند قبل از خلق اشیاء، علم به آنها ندارد...» (ص ۳۵۵).

نویسنده درباره معنای قضا و قدر می نویسد: «لیس معنی القضاء و القدر الاکراه و الاجبار و انما معناه الإخبار عن تقدم علمه سبحانه فیما یکون من أفعال عباده و اکتسابهم لها و صدورها عن تقدیر منه و حلولها خیرها و شرها...» که این تعریف با تعریف رایج قضا و قدر نزد اصحاب حدیث فرق داشته، به تعریف اشاعره نزدیک می شود. بحث اکتساب و کسب از عقاید معروف اشاعره است و نزد اصحاب حدیث محلّی از اعراب ندارد (همچنین بنگرید ص ۳۷۰ بحث قضاء خلق را که با طرح مسئله کسب همراه است). وی قضاء و قدر را به نه معنا تفسیر کرده که مؤلف در پنج فرع با معتزله هم رأی بوده و در چهار تفسیر با آنها مخالف هستند. پنج تفسیر مورد اتفاق عبارتند از قضاء حکم، قضاء موت، قضاء صنع، قضاء فرض و قضاء فراغ؛ و اما تفاسیر اختلافی عبارتند از: قضاء علم، قضاء کتب، قضاء خلق و قضاء امر. نویسنده صفحات بعدی را به موارد اختلاف پرداخته و دیدگاه‌های معتزله را نقد کرده است (ص ۳۵۷-۳۸۴).

بنابراین باید پذیرفت که این کتاب مثل کتاب الفصل ابن حزم، بیشتر یک کتاب کلامی است تا یک کتاب فرقه‌شناسی، اگرچه می توان از مطالب نقل شده در آن در این زمینه استفاده فراوان برد.

ابومحمد یمنی در ردّ قدریه به روایات و مناظرات، فراوان تمسک کرده و روایت «لاتجالسوا اهل القدر...» (ص ۳۸۴) و «اعملوا فکلّ میسر لما خلق له، فمن کان متّاً من اهل السعادة فیسیر الی عمل اهل السعادة...» (ص ۳۸۶) و روایتی مفصّل از حضرت امیر (ص ۳۸۹) و نامه حسن بصری به امام حسین (ع) در باب قدر (ص ۳۹۱) و مناظره غیلان دمشقی با اوزاعی (ص ۳۹۵-۳۹۷) را در تأیید دیدگاه خویش و ردّ قدریه بیان می کند.

فصل هفتم: دیدگاه معتزله در باب قرآن

مؤلف کتاب از معتزله نقل می کند که به نظر آنها قرآن مخلوق است و کلام خدا نیست و

سپس دیدگاه آنها را نقد می‌نماید (ص ۴۰۵). اما نقدی که بر خود نویسنده وارد است، این است که معتزله به خلق قرآن قائل هستند، ولی قائل به این‌که کلام خدا نمی‌باشد، نیستند و این اتهامی است که مخالفان معتزله، بر آنها وارد کرده‌اند تا بتوانند دیدگاه آنها را غیر اسلامی جلوه دهند. عدم دقت نویسنده یا به عمد تهمت زدن در موضوعی که معتزله آن را نمی‌پذیرد، باعث از بین رفتن اعتماد به نوشتار و قوت آن می‌گردد.

وی در بیان دیدگاه خویش در باب خلق قرآن می‌نویسد: «اما القرآن عندنا فغير محدث فيكون مخلوقاً، بل هو كلام الله تعالى منه بدأ و اليه يعود»، (ص ۴۰۵) نویسنده در ادامه به مناظرات معتزله و اصحاب حدیث اشاره دارد (ص ۴۰۶-۴۱۶).

وی در نقد دیدگاه معتزله مبنی بر انکار عذاب قبر و سؤال نکیر و منکر گاه به روایات و گاه به قصه‌های عامیانه تمسک می‌کند (ص ۴۲۴).

نویسنده همچنین به بحث حساب و دادن نامه اعمال به دست افراد (ص ۴۲۶)، میزان (ص ۴۲۸)، نطق جوارح، رؤیت خداوند در قیامت (ص ۴۳۱)، این‌که آیا غذای حرام، رزق است؟ (ص ۴۳۴)، یا دعا برای میت نفع دارد؟ (ص ۴۳۶) و نیز رد شفاعت از سوی معتزله (ص ۴۳۸) اشاراتی دارد.

فصل هشتم: رافضه

نویسنده رافضه را چنین تعریف می‌کند: «أنهم سُموا بهذا الاسم لرفضهم إمامة أبي بكر و عمر - رضی الله عنهما - و قيل: بل رفضهم لمقالة زيد بن علی - رضی الله عنهما - حيث تولّى ابابكر و عمر...» (ص ۴۴۶) وی در ادامه حدیث غریبی را نقل می‌کند که رافضه مشرکند و علامت شرک آنها این است که شیخین را سب می‌کنند و از شعبی نقل می‌کند که «... أحب اهل البيت و لاتکن رافضیا و قل: الايمان قول و عمل و لاتکن مرجئاً و قل: ما شاء الله كان و لاتکن قدریاً». مؤلف کتاب، روافض را به سه گروه تقسیم کرده: زیدیه، غلات و باطنیه که هر فرقه، خود به شش فرقه تقسیم می‌شوند، و از همه آنها به بدی یاد کرده، آنها را بدتر از یهود و نصاری می‌داند (ص ۴۵۱).

وی فِرَق زیدیه را به جارودیه، مخترعه، طرفیه،^۱ صالحیه، سلیمانیه و یعقوبیه

۱ ضبط درست، مطرفیه است که بر یکی از فرقه‌های بد وجود آمده در زیدیه یمن در قرن پنجم اطلاق می‌شود.

تقسیم می‌کند (ص ۴۵۲) و بیشتر به نقل آرای فقهی آنها پرداخته، سپس غلات را شامل خطابیّه، بیانیّه، مفوضه، مغیریه، منصوریه و سبئیّه معرفی می‌کند. نویسنده مطالب عجیبی را درباره غلات نقل می‌کند که در کتب دیگر از آنها یاد نشده است: «برخی قائل به الوهیت اسماعیل بن جعفر و برخی به الوهیت ابوالخطاب قائلند و برخی حلاج را اله می‌دانند و برخی به الوهیت محمد بن علی شلمغانی معتقدند» (ص ۴۶۱-۴۶۲).
وی مفوضه را کسانی دانسته که قائلند تدبیر خلق به دست ائمه بوده و خداوند این کار را به آنها تفویض کرده است، و خطبه‌ای را به نقل از آنها، از حضرت امیر نقل می‌کند که معانی آن به خطبه کرات و خطبه البیان نزدیک است (ص ۴۶۵-۴۶۷)؛ نیز ص ۴۷۹-۴۸۰).

فصل نهم: فِرَق باطنیه

نویسنده در جلد دوم کتاب فرقه‌های باطنیه را کیسانیه، نصیرانیه،^۱ جریریه، طریفیه، امامیه و اسماعیلیه می‌داند (ص ۴۷۷).

وی در ضمن بحث از کیسانیه از فرقه حسینیه زیدیه نیز یاد می‌کند و به کیسانیه نسبت تناسخ می‌دهد که در کتاب‌های دیگر این نسبت وجود ندارد (ص ۴۸۳).

مؤلف کتاب در تعریف امامیه نسبت‌های ناروایی به امامیه داده، می‌نویسد: «به آنها قطعیّه گویند، زیرا قائلند که از رحلت علی بن محمد بن موسی تا قیام محمد بن حسن بن علی، صاحب دور و قیامت، امامت قطع شده است و قائلند که مهدی شریعت جدید می‌آورد...» (ص ۴۸۷).

نویسنده در اینجا برخی از عقاید اسماعیلیه (بحث صاحب دور و قیامت و شریعت جدید) را به اثناعشریه نسبت داده و در تعریف قطعیّه نیز اشتباه کرده است؛ به اثناعشریه قطعیّه گفته‌اند، چون قطع به رحلت امام کاظم (ع) دارند و امامت امام رضا را پذیرفته، از واقعیه جدا شدند.

وی سپس به اسماعیلیه پرداخته و یک سوم کتاب را (ص ۴۸۹-۷۲۳) به اسماعیلیه اختصاص داده و در لابه‌لای آن مباحث متنوع و مختلفی را بیان کرده و به رساله‌ها و کتاب‌های فراوانی اشاره کرده است؛ مثل نامه حضرت رسول به علاء بن حضرمی

والی بحرین (ص ۴۹۲-۴۹۸)؛ آخرین وصیت پیامبر^۱ (ص ۴۹۹-۵۰۲)؛ روایتی از امام صادق مبنی بر عدم تبری از شیخین (ص ۵۰۸)؛ ذکر کتب اسماعیلیه همچون کتاب الاختار،^۲ کتاب الحصر،^۳ کتاب المسأله و الجواب،^۴ کتاب المؤید،^۵ رسائل اخوان الصفا،^۶ کتاب المماثلة و المحاصرة،^۷ کتاب تأویل الشریعة،^۸ کتاب تأویل القرآن،^۹ کتاب السترشاد،^{۱۰} کتاب تأویل النحو،^{۱۱} کتاب الازواج،^{۱۲} کتاب الاصلاح،^{۱۳} کتاب شجرة الدین،^{۱۴} کتاب اللذة،^{۱۵} کتاب المحصول،^{۱۶} کتاب البرهان،^{۱۷} کتاب المقالید،^{۱۸} کتاب البشارة،^{۱۹} کتاب الرسالة الدرّیة،^{۲۰} الرسالة الملقبة بالنظم،^{۲۱} الرسالة الملقبة بالروضه،^{۲۲} کتاب سلم الهدایة،^{۲۳} کتاب کشف،^{۲۴} کتاب کشف الکشف،^{۲۵} کتاب السر^{۲۶} (ص ۵۱۳-۵۱۴).

وی در بیان خدائشناسی اسماعیلیه، کتاب المسئله و الجواب را (ص ۵۲۵) به نسفی نسبت می دهد، ولی اکنون رساله ای به نام المسئله و الجواب در مجموعه اربعه کتب اسماعیلیه به محمد بن علی صلیحی نسبت داده شده است. درباره این نسبت باید بیشتر تحقیق کرد، اگرچه دیدگاه ابو محمد یمنی، به خاطر دسترسی وی به کتب اسماعیلیه صائب تر می نماید، اما خود نویسنده در جایی دیگر (ص ۵۷۷) به کتابی که جواب های علی بن محمد صلیحی به برخی سؤالات است، اشاره کرده است.

فصل دهم: القاب اسماعیلیه

نویسنده در این فصل، برخلاف عنوان آن به اعتقادات اسماعیلیه درباره عقل و

۱. مصحح کتاب در هر دو مورد (نامه پیامبر به والی بحرین و آخرین وصیت حضرت) نوشته است: «این موارد را در جایی نیافتم».
۲. از ابویعقوب سجستانی
۳. مؤلف: نامعلوم
۴. از ابوعبدالله احمد نسفی
۵. از مویدالدین شیرازی
۶. به احتمال زیاد از گروهی از نویسندگان از قبیل مقدسی، زنجانی، بسنی و...
۷. مؤلف: نامعلوم
۸. از رسائل منسوب به معز خلیفه فاطمی.
۹. مؤلف: نامعلوم
۱۰. مؤلف: نامعلوم
۱۱. مؤلف: نامعلوم
۱۲. مؤلف: نامعلوم
۱۳. از ابوحاتم رازی
۱۴. از ابوتمام
۱۵. مؤلف: نامعلوم
۱۶. از نسفی
۱۷. مجهول المؤلف
۱۸. از ابویعقوب سجستانی
۱۹. از ابویعقوب سجستانی
۲۰. از حمیدالدین کرمانی
۲۱. از حمیدالدین کرمانی
۲۲. از جعفر بن منصور الیمین
۲۳. مؤلف: نامعلوم
۲۴. از جعفر بن منصور الیمین
۲۵. از جعفر بن منصور الیمین
۲۶. مؤلف: مجهول

نفس پرداخته و دیدگاه «خاص» سجستانی را به تفصیل می آورد. وی به تقدس عدد «هفت» در اسماعیلیه اشاره کرده و ادله اسماعیلیه مبنی بر تقدس این عدد را می آورد (ص ۵۳۵ و ۵۴ به بعد). بحث سابق و تالی، جدّ، فتح، خیال، ناطق و اساس، و نقد آنها به صورت تفصیلی در این کتاب آمده است (ص ۵۵۴-۵۷۹).

فصل یازدهم: تأویلات اسماعیلیه درباره قرآن

نویسنده در این بخش به تفسیر قرآن اسماعیلیه پرداخته، دیدگاه آنها را نسبت به تفسیر قرآن بیان می کند. وی از اسماعیلیه نقل می کند که آیه «مثل الذین حملوا التوراة» یعنی علی بن ابی طالب و عبارت «ثم لم یحملوها» یعنی ابوبکر و عمر و عثمان (ص ۵۸۴) و نیز سبع سموات، یعنی نطقاء سبعة (ص ۵۹۴) و از نسفی نقل می کند که «هر آنچه در کتاب خدا درباره خوبی هاست، ناظر به ائمه و حجت ها و دعوات است و هر آنچه در کتاب خدا درباره فرعون ها و شیاطین و بدیهاست، ناظر به ابوبکر و عمر و پیروانشان است» (ص ۶۰۹).

فصل دوازدهم: تأویلات اسماعیلیه در باب ناسخ و منسوخ (ص ۶۳۲-۶۵۱)

فصل سیزدهم: تأویلات اسماعیلیه درباره احکام شریعت

نویسنده نکات جالبی از تأویلات عجیب و غریب اسماعیلیه درباره احکام شریعت بیان کرده است که ذکر برخی از آنها خالی از لطف نیست: وضو یعنی تبری از ابوبکر و عمر (ص ۶۵۳) و زکات ذهب و فضه، یعنی زکات عقل و نفس (ص ۶۵۵) و هفت شوط، یعنی هفت امام، و تلبیه، یعنی اجابت داعی و... (ص ۶۵۷).

فصل چهاردهم: اسماعیلیه و قیامت

نویسنده بیشتر منقولات را از ابویعقوب سجستانی در الافتخار، ابوحاتم رازی در الاصلاح و نسفی در المسئلة و الجواب نقل کرده، سپس به نقد آن می پردازد. نویسنده در جایی، مهدی را همان عیسی دانسته، احادیثی را نقل می کند که درباره حضرت عیسی است (ص ۶۶۹ به بعد)، ولی این روایات مورد انکار مذاهب اسلامی است و حتی ابن تیمیه و وهابیت این روایات را ضعیف دانسته اند.

وی به اسماعیلیه نسبت می‌دهد که آنها منکر معاد جسمانی، حساب، میزان، بهشت و جهنم‌اند (ص ۶۷-۶۸۹) اما باید پذیرفت که آنها منکر جسمانی بودن معاد و متعلقات آن هستند، نه منکر اصل آنها.^۱

مؤلف در لابه‌لای بحث از بهشت، به قرامطه بحرین پرداخته، از علی بن فضل، اولین داعی اسماعیلیه در یمن صحبت به میان می‌آورد، (ص ۷۰۲-۷۱۹) که مصحح کتاب در پاورقی متذکر می‌شود که دکتر سهیل ذکار این قسمت را در اخبار القرامطه آورده و عنوان کتاب ابو محمد یمنی را الفرق و التواریخ قلمداد کرده است.

نویسنده در موارد متعددی از کتابی به نام شجرة الدین و برهان الیقین، تألیف ابوتمام، یکی از دعوات اسماعیلیه نقل قول کرده (ص ۷۲۰ به بعد)، که ما اکنون هیچ اطلاعی از نویسنده و کتاب وی نداریم. بنابراین بر اساس این کتاب نیز می‌توان قطعه‌هایی از کتاب ابوتمام را بازسازی کرد.

فصل پانزدهم: عقاید ادیان دیگر

وی در این فصل به صورت مختصر از یهود، نصارا، صابئان، سامریان، مجوس، مزدک، فلاسفه، بت پرستان مکه، براهمه و دهریّه مطالبی را بیان می‌کند (ص ۷۳۳-۷۶۷) که باید با احتیاط با آنها برخورد کرد. به احتمال بسیار، اکثر مطالب غیر اسماعیلی این کتاب برگرفته از کتاب الفصل ابن حزم و گاهی از الفرق بین الفرق بغدادی است. نویسنده در پایان این فصل به اثبات نبوت پیامبر پرداخته، گاهی از تورات و انجیل مطالبی را در اثبات نبوت پیامبر اسلام به خدمت می‌گیرد (ص ۷۶۸-۷۹۲).

آخرین بخش از کتاب ابو محمد یمنی به عقاید اهل سنت و به قول نویسنده «فرقه هادیّه مهدیّه» اختصاص دارد. وی پیروان ابوحنیفه، مالک، شافعی، داود، احمد را فرقه هادیه دانسته که در اصول، متحد و در فروع، مختلفند (ص ۷۹۳).

ارزیابی کتاب

این کتاب مثل دیگر کتاب‌های فرقه‌شناسی اهل سنت بر پایه حدیث هفتاد و سه فرقه

۱. رک: صاعد رازی. عبدالعلی. «معاد از دیدگاه اسماعیلیه»، مندرج در مجموعه مقالات اسماعیلیه. قم. انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۱.

تقسیم‌بندی شده و نویسنده تمام انشعاب‌ها را به مخالفان خود نسبت داده و از اختلافات ماتریدیه (اصحاب ابوحنیفه)، اشاعره (پیروان ابوالحسن اشعری و شافعی)، ظاهریه (پیروان داوود ظاهری) اصحاب حدیث (با اختلافات داخلی فراوان) هیچ سخنی به میان نمی‌آورد.

وی با جانبداری از یک فرقه، تهمت‌های ناروایی به فرّوق دیگر زده و از جاده انصاف و اعتدال خارج شده است. برخی نسبت‌ها را فقط می‌توان در این کتاب یافت و برخی دیگر جنبه فقهی دارد که بنا به نظر نویسنده، اختلاف در فروع ایرادی ندارد (ص ۷۹۳)، ولی اگر این اختلاف در فروع در فرّوق مخالف باشد، حتی تا حدّ کفر نیز پیش می‌رود. نکته دیگر این‌که در بسیار از موارد، تمام عقاید یا حداقل مهم‌ترین عقاید یک فرقه را بیان نکرده و گاه فقط چند فتوای فقهی یک فرقه را به عنوان عقاید آن فرقه آورده است، اما وقتی به نقد می‌رسد، به تفصیل به ردّ آن عقیده پرداخته و کتاب را به کتاب کلامی شبیه کرده و از قالب کتاب فرّوق خارج ساخته است.

در مجموع نکات خوبی در این کتاب یافت می‌شود که در صورت تأیید به وسیله منابع دیگر قابل استفاده است و گرنه، به تنهایی قابل نقل نیست. اشتباهات وی فراوان، حتی در نقل‌های تاریخی، مثل بیان سال‌ها نیز اشتباه کرده، مثلاً شهادت امام حسین را در سال ۶۴ هجری اعلام کرده که با مسلمات تاریخی در تعارض است.

بنابراین، این کتاب در باب فرّوق، کتاب ضعیفی است، مگر در خصوص اسماعیلیه که نکات بدیع و نقل قول‌های وی از کتب آنها، می‌تواند این کتاب را به یکی از منابع شناخت اسماعیلیه تبدیل کند.

